

## علامه اقبال و اتحاد دنیای اسلام

پروفسور دکتر علی محمد مؤذنی

عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه تهران، ایران

چکیده:

شاعران بزرگ و اندیشمندان شعر را وسیله ای جهت بیان اندیشه قرار می دهند. برخی از شاعران استعداد خود را صرف روزمرگی کرده و فکر خود را از اوج به حضيض تنزل داده اند، و بسیاری از شاعران مدّاح برای دریافت صله اندیشه خود را در زمانی معین محدود ساخته اند. علامه اقبال از آن دسته از شاعران سترگی است که فکر بلند خود را در شناخت و معرفی انسان به عنوان خلیفه و جانشین پروردگار به کار گرفته و بنا براین موضوع غالب اشعار وی انسان است. شناخت انسان در بعد فردی و رابطه او با اجتماع بزرگتر و رسیدن به وحدت و اتحاد مسلمانان و در چشم انداز وسیعتر اتحاد انسانها مطمح نظر اقبال است. این مقاله به صورت کوتاه و مناسب مقال به بررسی اندیشه و ذهن علامه اقبال در این زمینه می پردازد.

**واژه های کلیدی:** شعر علامه اقبال، جهان اسلام، اتحاد ملت اسلامیة، موسی (ع)، مثنوی اسرار خودی.

## مقدمه:

اگر به تاریخ زبان و ادب فارسی نگاهی بیفکنیم، ملاحظه خواهیم کرد، بسیاری شاعرانی که از هر دری سخن گفته و گاهی در قالب ادب غنایی (Lyric) صحنه آرای کرده اند و ممدوح و مطلوب خود را به شیوه هایی گوناگون در کارگاه خیال خود به توصیف کشیده اند، و از خط و خال و قد و کمان ابرو و تیر مژگان و... یار به نیکی سخن رانده اند، و گاهی برای دریافت صله، آنچنان راه افراط را پیموده اند که احیاناً ترك ادب شرعی کرده و کلام ممدوح و حکم او را برابر با حکم قضای الهی دانسته اند.

اما در این میان شاعران و سخنورانی هستند دارای اندیشه منظم و منطقی که تبلور آن در آثار و نوشته هایشان منعکس است. کتابهای فلسفی، علمی، اخلاقی که معمولاً از ذهن و اندیشه سراینندگان و پدید آورندگان آنها سرچشمه گرفته، از این نظم منطقی و هدفدار خالی نیستند. به عنوان مثال، کتاب اخلاق ناصری، تألیف خواجه نصیرالدین طوسی، به همین منوال در سه مقاله اصلی تدوین یافته است:

مقاله اول در تهذیب اخلاق،

مقاله دوم در تدبیر منزل،

مقاله سوم در سیاست مُدُن.

در این کتاب ارزشمند از نفس و انواع آن و بویژه نفس انسانی و اقسام آن و تربیت آن از آمارگی تا مطمئنگی و برشمردن فضایل و رذایل اخلاقی و راههای اصلاح آنها و تربیت فرزندان و نقش انسان در جوامع بزرگتر از خانواده گرفته تا جامعه جهانی و بالاخره تا سیاست مُدُن و مملکت داری به صورت کامل و در حوصله آن کتاب سخن رفته است. چنین آثاری را می توان در ردیف علوم که دارای تعریف، موضوع و فایده است، رده بندی و به محتوای آنها استناد کرد. از آنجا که علامه اقبال فیلسوفی است متفکر، اظهار و بیان اندیشه خود را محملی استوار و رهوار جز زبان فارسی نمی داند، و از این رو شعر را به عنوان وسیله اظهار اندیشه در اختیار می گیرد، نه هدف:

|                                         |                                  |
|-----------------------------------------|----------------------------------|
| هندی ام از پارسی بیگانه ام              | ماه نو باشم تهی پیمانه ام        |
| حسن انداز بیان از من مجو                | خوانسار و اصفهان از من مجو       |
| گرچه هندی در عذوبت شکر است              | طرز گفتار دری شیرینتر است        |
| فکر من از جلوه اش مسحور گشت             | خامه من شاخ نخل طور گشت          |
| پارسی از رفعت اندیشه ام                 | در خورد با فطرت اندیشه ام        |
| و در جای دیگر می گوید:                  |                                  |
| نغمه کجا و من کجا، ساز سخن بهانه ای است | سوی قطار می کشم، ناقه بی زمام را |
| (همو، ۱۳۲)                              |                                  |

اقبال، برای ترسیم نقشه اتحاد جهان اسلام، ابتدا به معرفی انسان که کنه حقیقت او، و حایز بو دن مقام خلیفه الهی او می پردازد، و در فلسفه اسرار خودی و رموز بیخودی به تفصیل آن را تبیین می کند. ژرفترین اندیشه و فلسفه ای که اقبال به جامعه بشری بویژه مسلمانان به ارمغان می آورد، فلسفه اسرار خودی و رموز بیخودی است که طبق برنامه منظمی که در کارگاه خیال و اندیشه خود بافته است، از طریق اشعار فارسی و اردوی خود به منصه ظهور می رساند. اسرار خودی مشتمل بر تمهید؛ اصل نظام عالم از خودی است؛ حیات خودی از تخلیق و تولید مقاصد؛ استحکام خودی از عشق و محبت... است. وی هر قسمت را با استدلال منطقی و استشهاد به آیات مبارک قرآنی و احادیث نبوی مقام انسان را ترسیم می نماید.

در متون ادب فارسی بویژه متون عرفانی به آیه مبارکه:

و از قال ربك للملائكة انی جاعل فی الارض خلیفة (بقره: ۳۰)

به کرات اشاره شده، و با استناد بدان مقام انسان را تا جانشینی خداوند بالا می برند. اقبال، فرشتگان و معجزات انبیای گذشته بویژه معجزات حضرت موسی (ع) را در مقابل مقام انسان و حقیقتش پایینتر فرض نموده است و آفرینش انسان را از بدایع عالم خلقت معرفی می نماید. نفس انسان را زنده کننده و مقام فرشتگان را در مقایسه با مقام انسان، کم وزن می شمرده، معجزه ید بیضای حضرت موسی (ع) را در رویا رویی وی با فروغ آدم خاکی کم فروغ

می بیند. وی در غزلی، انسان را چنین معرفی می کند:

دم مرا صفت باد فرودین کردند      گیاه را ز سرشکم چو یاسمین کردند  
نمود لاله صحرانشین ز خوبانم      چنانچه باده لعلی به ساتگین کردند  
بلند بال چنانم که بر سپهر برین      هزار بار مرا نوریان کمین کردند  
فروغ آدم خاکی ز تازه کاری هاست      مه و ستاره کنند آنچه پیش ازین کردند  
چراغ خویش بر افروختم که کردند دست کلیم      درین زمانه نهان زیر آستین کردند  
درآبه سجده و یاری ز خسروان مطلب      که روز فقر نیاگان ما چنین کردند  
(همو، ۱۵۴)

و در جای دیگر با الهام از آیه مبارکه:

و اذ استسقیٰ موسی لقومه فقلنا اضرب بعصاك الحجر فانفجرت منه اثنتا عشرة عیناً قد  
علم کل اناس مشربهم کلوا واشربوا من رزق الله ولا تعثوا فی الارض مفسدین (بقره: ۶۰)  
هم در اشعار اردو و هم فارسی خود رمز اسرار خودی را در شناخت و معرفت درست  
انسان می داند و می گوید چنانکه حضرت موسی (ع) با زدن عصای خود به کوه، دوازده  
چشمه آب جاری کرد، ای انسان تو اگر به مقام معرفت برسی، به برکت این شناخت مثل  
حضرت موسی (ع) معجزه گر می شوی، و بجای دوازده چشمه، هزار چشمه جاری می کنی:  
به منزل در نمی سازد جنون طبع آزاده      چه بهتر گر هوای سیر چون موج صبا داری  
به جذب خود دگر ضرب کلیمی را به دست آور      هزاران چشمه ای از سنگ راه تو شود جاری  
(عرفانی، ترجمه ضرب کلیم، مح)

خداوند پس از آفرینش انسان اسماء خود را به وی آموخت، یعنی علم خود را به خلیفه  
و نایب خویش در زمین تعلیم کرد، پس انسان حقایق امور را از طریق این تعلیم فرا گرفت، و از این  
رو نه تنها اندیشه اش زمین را تسخیر کرده بلکه به تعبیر اقبال دلدل اندیشه وی آسمان و فرشتگان  
را در بر می گیرد:

دلدل اندیشه ات طوطی پر است      آن که گامش آسمان پهنا و راست

احتیاج زندگی می راندش      بر زمین گردون سپر گرداندش  
نایب حق در جهان آدم شود      بر عناصر حکم او محکم شود  
علم اسماء اعتبار آدم است      حکمت اشیاء حصار آدم است  
(اقبال، ۹۷-۹۸)

چنانکه اشارت رفت، نه تنها آفرینش و میلاد آدم حادثه ای عجیب در عالم کائنات  
افکند، بلکه طبق حدیث معروف کنز:

”کُنْتُ كُنْزًا مَخْفِيًّا فَاحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخُلِقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ“

هدف از کائنات همین انسان بود که در نوید آمدنش، عشق نعره می زند و حسن می  
لرزد و فطرت می آشوبد و فرشتگان در برابر مقام و عظمت او بی وزن می شوند، و گویا هدف  
غایی آفرینش که در ازل تقدیر رفته است، تحقق می یابد:

نعره زد عشق که خونین جگری پیدا شد      حسن لرزید که صاحب نظری پیدا شد  
فطرت آشفت که از خاک جهان مجبور      خودگری خود شکنی خود نگری پیدا شد  
خبری رفت ز گردون به شبستان ازل      حذر ای پر دگیان پرده دری پیدا شد  
آرزو بی خبر از خویش به آغوش حیات      چشم و اکرد و جهان دگری پیدا شد  
زندگی گفت که در خاک تپیدم همه عمر      تا از این گنبد دیرینه دری پیدا شد  
(همو، ۲۱۵)

حال، این انسانی که هدف غایی آفرینش بوده است به صورت فرد نمی تواند زندگی  
کند بلکه پس از شناخت خود و رسیدن به اسرار خودی بایستی در جامعه بزرگتر نقش آفرین  
باشد. هر چند در ادیان گذشته بویژه مسیحیت و رهبانیت، انزوا و گوشه نشینی رواج داشته است،  
اما در دین اسلام این سنت منع شده است، و طبق حدیث ”یدالله مع الجماعة“ پیوستن به صفوف  
مسلمانان و در برگزاری نماز جمعه و جماعت تاکید شده، و امت اسلامی به عنوان يك پیکر  
واحد فرض شده است که غم و شادی یکی به منزله غم و شادی سایر مسلمانان است، از این رو  
به پیوستن به جمعیت و پرهیز از دنیا گریزی و کوخ نشینی سفارش شده است. مولانا که اقبال

نیز تحت تاثیر او بوده است می گوید:

|                            |                                |
|----------------------------|--------------------------------|
| مصلحت در دین غار و کوه     | مصلحت در دین غار و کوه         |
| هست سنت ره جماعت چون رفیق  | بی ره و بی یارافتی در مضیق     |
| آن که سنت با جماعت ترك کرد | در چنین مسبع نه خون خویش خورد؟ |
| (مولوی، ۹۲۷-۹۲۸)           |                                |

و اقبال می فرماید:

|                           |                            |
|---------------------------|----------------------------|
| فرد را ربط جماعت رحمت است | جوهر او را کمال از ملت است |
| تا توانی با جماعت یار باش | رونق هنگامه احرار باش      |
| حرز جان کن گفته خیر البشر | هست شیطان از جماعت دور تر  |
| فرد می گیرد ز ملت احترام  | ملت از افراد می یابد نظام  |
| فرد تا اندر جماعت گم شود  | قطره وسعت طلب قلم شود      |
| (اقبال، ۵۸)               |                            |

و در جای دیگر می گوید:

|                            |                              |
|----------------------------|------------------------------|
| فقر کافر خلوت دشت و دراست  | فقر مؤمن لرزه بحر و براست    |
| زندگی آن را سکون غار و کوه | زندگی این را زمرگ باشکوه     |
| آن خدا را جستن از ترك بدن  | وین خودی را بر فسان حق زدن   |
| آن خودی را کشتن و واسوختن  | وین خودی را چون چراغ افروختن |
| (عرفانی، همان، ۴۷-۴۸)      |                              |

اقبال به مسلمانان شبه قاره که تحت تاثیر هندوان عادت به گوشه نشینی و خلوت کرده اند، توصیه می کند که روش خود را تغییر دهند و با جدوجهد در جامعه نقش آفرین باشند. در مثنوی ضرب کلیم به شیوایی به زبان اردو به این مسأله اشاره شده است که ترجمه فارسی آن چنین است:

خطاب به اسلام هندی می گوید: ”ای مرد خدا (مسلمان هندی) تو فاقد قوت هستی،

برو و در خلوت خماری بنشین و خدا خدا کن (یعنی تو اهل مبارزه و جدوجهد نیستی و نمی توانی در جهان عمل و حقیقت کاری انجام دهی. اسلام تازه ای ایجاد کن که تصوّف آن خالی از مسکینی و محکومی و نومیدی جاویدان باشد.“ (همو، ۳۱-۳۲)

و در جای دیگر با توجه به تأثیر نامطلوبی که انگلیسیها بر اندیشه مسلمانها گذاشته اند، نیز به این مسأله اشاره می کنند: ”شما باید انحراف فکری را که نتیجه بردگی، غلامی دویست ساله بین مسلمانان هندی به وجود آمده، بدقت مطالعه و معالجه نمایید. در این مدت دو قرن نفوذ و فشار سیاسی و فکر انگلیسیها در روحیه مسلمانها تأثیر بسیار نامطلوبی داشته و آنها قوه روحانی و معنوی و وحدت فکر را از دست داده اند، و این وظیفه پیر حرم است که دوباره روح مبارزه در قلوب مسلمانها بیدار کند. ای پیر حرم، رسم و راه خانقاهی را ترك كن و مقصود نوای سحری من را دریاب. خدایا، این جانان را بسلامت نگهدار، و آنها را طوری تربیت كن كه خودشكن و خود نگر بار بیایند...“ (همو، ۵۷-۵۸)

اقبال در مثنوی ”پس چه باید کرد ای اقوام شرق“ توصیه می کند که رسیدن به عزت واقعی و جایگاه والایی که برای مسلمانان در نظر گرفته شده است در گرو رسیدن به علم و معرفت است، خداوند در آیه بدان اشاره کرده است که:

”كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ“

(آل عمران: ۱۱۰)

مسلمانان هندی که طبیعتاً به چشم احترام به اعراب نگاه می کردند و آنها را پاسدار کتاب و دین و روایات اسلامی می دانستند، اما در میان خود اعراب اختلاف و پراکندگی بود، علامه اقبال آنها را توصیه و اتحاد دعوت می نماید و با زبان کنایه و تعریض از زبان کافر هندی خطاب به آنها چنین می گوید:

”اگر نزد امرای عرب بی ادبی تصور نشود، این کافر هندی (منظور خود اقبال) می خواهد چند کلمه خدمت تان به عرض برساند. این نکته نخستین بار به کدام ملت آموخته شد که مصطفی وصال و اتحاد را ایجاد کرده است و ابولهب فراق و نفاق را، باید بدانید، وجود

عالم عرب مرهون حدود و ثغور نیست، این فقط مرهون محمد عربی است و بس. (صدیق، ۶۵-۶۶)

اقبال با شناختن هدف اصلی از تأسیس سازمان ملل که پس از جنگ جهانی اول توسط استعمارگران تشکیل شد، مخالفت می کند و آنها را "کفن دزد" معرفی می نماید، و بجای آن سازمانی را پیشنهاد می کند که اساس آن مبتنی بر احساسات برادری، برابری و بشری باشد. در این عصر، صحبت از "اقوام آدم" زیاد شده، ولی "وحدت آدم" از نگاه ها پوشیده مانده است. مقصود اسلام فقط ایجاد "ملت آدم" می باشد. مکه به ژنو این پیغام فرستاده است: "تو جمعیت اقوام را می خواهی تشکیل بدهی، یا جمعیت آدم را؟! (عرفانی، ۵۶-۵۷)

در نهایت علامه اقبال مسلمانان را به اتحاد و برابری دعوت می نماید. امت واحدی که هدف مشترکی دارند و يك زبان و يك دل هستند، و با يك نگاه به جهان می نگرند، هرچند خیمه های آنها و سر زمین آنها از هم جداست، اما همدل و متحد هستند. چنانکه می فرماید:

|                              |                               |
|------------------------------|-------------------------------|
| مَدْعای ما، مآل ما یکی است   | طرز و انداز خیال ما یکی است   |
| ما ز نعمتهای او اخوان شدیم   | يك زبان و يك دل و يك جان شدیم |
| فرد از توحید لاهوتی شود      | ملت از توحید جبروتی شود       |
| چيست ملت؟ ای که گویی لا اله  | با هزاران چشم بودن يك نگاه    |
| اهل حق را حجت و دعوی یکی است | خیمه های ما جدا، دلها یکی است |
| ملتى چون مى شود توحید مست    | قوّت و جبروت مى آید به دست    |

(صدیق، ۲۳۳)

اقبال برای اینکه مرکز و جایگاهی را برای مسلمانان به عنوان محلی که بتوانند در ایام خاصی در آن تجمع کنند، مکه را که مهبط وحی بوده است، پیشنهاد می کند. این مرکز از نظر جغرافیایی جامع تمام مسلمانان است:

|                                 |                            |
|---------------------------------|----------------------------|
| همچنان آیین میلاد امم           | زندگی بر مرکزی آید به هم   |
| حلقه را مرکز چو جان در پیکر است | خط او در نقطه او مضمّر است |

|                            |                            |
|----------------------------|----------------------------|
| روز گارش را دوام از مرکزی  | قوم را ربط و نظام از مرکزی |
| سوز ما هم ساز ما بیت الحرم | راز دارد راز ما بیت الحرم  |
| جان شیرین است او ما پیکریم | چون نفس در سینه او پروریم  |
| مرزع ما آب گیر از زمزمش    | تازه رو بستان ما از شبنمش  |

(اقبال، ۹۱-۹۲)

#### نتیجه:

چنانکه گذشت علامه اقبال در آثار خود بویژه در فلسفه اسرار خودی و رموز بیخودی تعریف کاملی از انسان به دست داده است که ابتدا انسان بایستی به مقام معرفت نفس که مقدمه معرفت خداوند است، برسد؛ و پس از شناخت خود، نقش خود را در خانواده و جامعه و کشور بیابد. ربط فرد و جامعه را بداند، تا با پیوستن نه‌های کوچک به هم اقیانوسی تشکیل دهند، تا شکست ناپذیر باشند. در این هنگام است که فلسفه "یدالله مع الجماعه" تحقق می‌یابد. چنین جمعیتی که اختلاف را کنار گذاشته‌اند، با کلمه توحید و توحید کلمه بر دشمنان و متجاوزان، چیره و غالب می‌شوند، آنگاه فلسفه و مفهوم آیه مبارکه "و نرید ان نم‌ن علی الدین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین" (قصص: ۵) در این باب آشکار می‌شود.

#### کتابشناسی:

- اقبال، علامه محمد (۱۳۶۶ ش) کلیات اشعار فارسی اقبال با مقدمه احمد سروش، انتشارات سنایی، چاپ دوم، تهران
- قرآن کریم
- صدیق جاوید (۲۰۰۳ م) اقبال، نئی تفهیم، لاهور
- عرفانی، خواجه عبدالحمید (۱۹۵۷ م) ترجمه فارسی ضرب کلیم و شرح احوال اقبال، اقبال اکادمی، کراچی
- طوسی، خواجه نصیر الدین (۱۳۶۴ ش) اخلاق ناصری، به تصحیح مجتبی مینوی و علیرضا

حیدری، خوارزمی، چاپ سوم، تهران

- مشایخ فریدنی، محمد حسین (۱۳۵۸ ش) اسرار خودی و رموز بی خودی، بنیاد فرهنگ

ایران، تهران

- مولوی، جلال الدین محمد بلخی (۱۳۷۷ ش) مثنوی معنوی، بر اساس نسخه قونیه، به

تصحیح و پیشگفتار عبدالکریم سروش، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، تهران